



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



محمود صدیقی

بہائیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بہائیت

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

سایت بہائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ ای قائمہ اصفہان

فهرست

۵	فهرست
۶	بهائیت
۶	مشخصات کتاب
۶	بهائیت
۱۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بہائیت

مشخصات کتاب

نوع: مقاله

پدید آور: صدری، محمود

موضوع: بہائیت

بہائیت

بہائیت، فرقه ای منشعب از آیین بابی. بہائیان این آیین را دین می خوانند، ولی مسلمانان عموماً آن را به رسمیت نشناخته اند و آن را فرقه ای منحرف می شمارند و معمولاً تعبیر «فرقه ضالہ» را برای آن به کار می برند. بنیانگذار آیین بہائی، میرزا حسینعلی نوری معروف به بہاء اللہ است، و این آیین نیز نام خود را از همین لقب برگرفته است. پدرش، میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ، از مستوفیان و منشیان عهد محمدشاه قاجار و بویژه مورد توجه خاص قائم مقام فراهانی بود و بعد از قتل قائم مقام از مناصب خود برکنار شد و به نور رفت (قائم مقام، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۹-۲۵؛ همو، ۱۳۵۷ ش، بخش ۱، ص ۳۷۶؛ نبیل زرنندی، ص ۸۸ - ۸۹). میرزا حسینعلی در ۱۲۳۳، در تهران به دنیا آمد و مانند برادرانش آموزشهای مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان و مربیان گذراند. در زمان ادعای بابیت سیدعلی محمد شیرازی، در جمادی الاولی ۱۲۶۰، او جوانی ۲۸ ساله و ساکن تهران بود که در پی تبلیغ نخستین پیرو باب، ملا حسین بشرویه ای معروف به «باب الباب»، در شمار نخستین گروندگان به باب درآمد و از آن پس یکی از فعالترین افراد بابی شد و به ترویج بابیگری، بویژه در نور و مازندران، پرداخت. برخی از برادرانش، از جمله میرزا یحیی معروف به «صبح ازل»، نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند. میرزا یحیی سیزده سال از حسینعلی کوچکتر بود (نبیل زرنندی، ص ۸۵، ۸۸، ۹۱؛ حاجی میرزا جانی کاشانی، مقدمه براون، ص لج). از مشهورترین اقدامات میرزا حسینعلی در آن زمان، به نوشته منابع بہائی (از جمله رجوع کنید به نبیل زرنندی، ص ۲۵۹-۲۶۰)، طراحی نقشه آزادی قرۃ العین - که در قزوین به اتهام همکاری در به شهادت رساندن ملا محمد تقی برغانی (برغانی، آل) زندانی بود - و نقش جدی و مؤثرش در اجتماع شماری از بایبان در واقعه بدشت بود. این اجتماع بعد از دستگیری و تبعید باب به قلعه چهریق در ماکو و به انگیزه تلاش برای رهایی وی از زندان برپا شد. میرزا حسینعلی با توجه به توانایی مالی و فراهم کردن امکانات اقامت طرفداران باب در بدشت (حاجی میرزا جانی کاشانی، ص ۲۴۰-۲۴۱)، جایگاهی معتبر نزد اجتماع کنندگان یافت. در همین اجتماع بود که سخن از نسخ شریعت اسلام رفت و قرۃ العین «بدون حجاب، با آرایش و زینت» به مجلس وارد شد و حاضران را مخاطب ساخت که امروز «روزی است که قیود تقالید سابقه شکسته شد» (نبیل زرنندی، ص ۲۷۱-۲۷۳). شماری از افراد آن اجتماع، به تعبیر برخی منابع بہائی «این طور تصور کردند که حریت مضرّہ را پیشه خویش سازند و از حدود آداب تجاوز کنند» (همان، ص ۲۷۴-۲۷۵). علاوه بر آن، هریک از گردانندگان لقبی جدید و دارای جنبه معنوی پیدا کرد؛ محمدعلی بارفروشی به قدّوس، قرۃ العین به طاہرہ و میرزا حسینعلی به بہاء اللہ ملقب شدند (همان، ص ۲۶۹-۲۷۰). در بازگشت بایبان از بدشت، در شعبان ۱۲۶۴، روستاییانی که برخی از گزارشهای آن اجتماع را شنیده بودند، در قریه نیالا به آنان حمله کردند و میرزا حسینعلی به سختی از این غائله نجات یافت. برخی منابع بہائی، این برخورد را به «غضب الہی» در نتیجه رفتار غیراخلاقی بایبها در بدشت تعبیر کرده اند (همان، ص ۲۷۵). در همان اوان (سال ۱۲۶۵)، شورش بایبها در قلعه شیخ طبرسی مازندران روی داد و میرزا حسینعلی همراه با برادرش، یحیی، و جمعی دیگر قصد پیوستن به بایبهای قلعه طبرسی را داشت، ولی در آمل دستگیر و زندانی و سپس روانه تهران شد (حاجی میرزا جانی کاشانی، ص ۲۴۲-۲۴۳؛ نبیل زرنندی، ص ۳۴۵-۳۵۳). به فاصله

اندکی، شورش بایبها در نیریز پیش آمد و با کشته شدن سیدیحیی دارابی، ملقب به وحید، در شعبان ۱۲۶۶ خاتمه یافت. این شورشها و چند حادثه دیگر مقارن با نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود. قرائن تاریخی حاکی است که برخی از این شورشها ریشه اعتقادی و زمینه اجتماعی و تاریخی داشته و بویژه از اعتقاد شیعی ظهور امام زمان متأثر بوده است؛ هرچند گفته می شود که سردمداران آنها غالباً در جهت جامه عمل پوشاندن به دستورهای باب به این اقدامها دست زدند. او در کتاب بیان فارسی پنج استان ایران را مختص پیروان خویش اعلام کرده و حضور کافران به بیان را در این مناطق حرام خوانده بود. در هر حال، میرزاتقی خان امیرکبیر، صدراعظم وقت، تصمیم به سرکوب قطعی این قیامها گرفت؛ از این رو در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶، به دستور او سیدعلی محمد باب در تبریز اعدام شد. به نوشته منابع بابی و بهائی، باب بعد از شنیدن سرانجام قیام قلعه شیخ طبرسی، که بر اثر آن بیشتر پیروان اولیه اش، از جمله ملاحسین بشرویه ای و محمدعلی بارفروشی، کشته شده بودند، بی اندازه محزون بود و حتی «از شدت حزن برای مدت شش ماه» از نوشتن - و به تعبیر منابع بهائی: «نزول وحی» - بازماند (نبیل زرنندی، ص ۳۹۳، ۴۱۸-۴۲۰؛ حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۲۰۸)؛ اما گزارش منابع بابی و بهائی نسبت به جانشینی او یکسان نیست. حاجی میرزاجانی کاشانی (ص ۲۳۸، ۲۴۴) بعد از شرح اندوه باب در کشته شدن یارانش، به «نوشتجات» میرزایحیی (برادر میرزاحسینعلی) - که در همان ایام به باب رسیده بود - اشاره کرده و نوشته است که باب بعد از خواندن این نامه ها مسرور شد و سپس وصیت نامه ای برای یحیی فرستاد و در آن «نصّ به وصایت و ولایت فرمود» (برای تصویر این وصیت نامه و توضیح آن رجوع کنید به باب، ص ب-پ، ۱-۱۰). کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران، نیز که در آن سالها در ایران بوده و جزئیات وقایع بایان را ثبت کرده، میرزایحیی را جانشین باب دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی، بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بایبها نیز آن را پذیرفتند (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص له). خواهر میرزاحسینعلی، عزّیه خانم، نیز که خود از بایبها بود، در کتابی به نام تنبیه النائمین (ص ۳-۴، ۲۸-۳۲) همین نظر را تأیید کرده است. در برابر، نبیل زرنندی (ص ۴۱۹-۴۲۲) از یک سیّاح یاد کرده که به دستور باب برای ادای احترام به کشته شدگان قلعه طبرسی، به مازندران و از آنجا به تهران نزد میرزاحسینعلی رفت و هنگام مراجعت، میرزاحسینعلی نامه ای به نام برادرش میرزایحیی برای باب فرستاد، و او بی درنگ پاسخ داد. در این پاسخ، به میرزایحیی توصیه شده بود که در سایه برادر بزرگتر قرار گیرد و در آن «کوچکترین اشاره ای به مقام موهومی که میرزایحیی و اتباعش قائل بودند، وجود نداشت». عبدالبهاء، فرزند میرزاحسینعلی، در مقاله شخصی سیّاح (ص ۶۷-۶۸) از زبان سیّاحی موهوم گزارش داده که گزینش یحیی به جانشینی باب، از طراحیهای میرزاحسینعلی بوده است «که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرّض ناس ماند» (درباره منشأ اختلاف این گزارشها و میزان اعتبار متون تاریخی بابی و بهائی در این زمینه رجوع کنید به حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص لج-لز؛ محیط طباطبائی، گوهر، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۳-۳۴۸، ش ۶، ص ۴۲۶-۴۳۱، ش ۹، ص ۷۰۰-۷۰۶، سال ۴، ش ۲، ص ۱۱۳-۱۲۰، ش ۳، ص ۲۰۰-۲۰۸، ش ۴، ص ۲۸۲-۲۹۱). محیط طباطبائی به استناد گزارشهای تاریخی و برخی قرائن دیگر اظهار کرده که اساساً موضوع «وصایت» برای باب مطرح نبوده و رهبری بایبها بعد از او به شیخ علی ترشیزی معروف به عظیم رسید و همو بود که بایبها را به منظور اجرای نقشه قتل ناصرالدین شاه قاجار به تهران فراخواند (رجوع کنید به گوهر، سال ۶، ش ۳، ص ۱۷۸-۱۸۳، ش ۴، ص ۲۷۱-۲۷۷). در هر حال، بنابر بیشتر منابع، بعد از اعدام باب، عموم بایبها به جانشینی میرزایحیی - که باب او را «مَنْ یَعْدِلُ اسْمُهُ اسْمُ الْوَحید» خطاب کرده بود - معتقد شدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت، میرزاحسینعلی زمام کارها را در دست گرفت. نقش فعال میرزاحسینعلی در اقدامات بایبان و تصمیم جدی امیرکبیر برای فرونشاندن قیامها و شورشهای آنها موجب شد که وی از میرزاحسینعلی بخواهد ایران را به قصد کربلا ترک کند، و او در شعبان ۱۲۶۷ به کربلا رفت (نبیل زرنندی، ص ۵۸۰، ۵۸۴-۵۸۵)؛ اما چند ماه بعد، پس از برکناری و قتل امیرکبیر، در ربیع الاول ۱۲۶۸، و صدارت یافتن میرزاآقاخان نوری، به دعوت و توصیه شخص اخیر به تهران بازگشت. در شوال ۱۲۶۸، حادثه تیراندازی

دوتن از بایان به ناصرالدین شاه پیش آمد و بار دیگر به دستگیری و اعدام بایها انجامید (همان، ص ۵۹۰-۵۹۲). از نظر حکومت مرکزی، قرائن و شواهدی برای نقش میرزاحسینعلی نوری در طراحی این سوءقصد وجود داشت و به دستگیری او اقدام شد (رجوع کنید به زعیم الدوله تبریزی، ص ۱۹۵). برخی منابع بابی (رجوع کنید به عزّیه خانم نوری، ص ۵-۶) این نسبت را تأیید می کنند، اما منابع بهائی عموماً منکر آن اند. خود او نیز در نامه معروف به لوح شیخ (ص ۱۵-۱۶) از مداخله در این کار تبری جسته و حتی ادعا کرده که در زندان به احوال و حرکات حزب بابی می اندیشیده و قصد اصلاح و تهذیب آنان را داشته است. باین همه، بهاءالله احتمالاً به منظور مصون ماندن از تعقیب و دستگیری، که چه بسا به اعدامش می انجامید، مدتی در مقرّ تابستانی سفارت روس در زرگنده شمیران به سر برد و بنابر منابع بهائی، به رغم اصرار سفیر روس بر ادامه اقامت وی در آنجا و امتناع از تسلیم او به نمایندگان شاه، سرانجام سفیر از وی خواست که به خانه صدراعظم برود و «ضمناً از مشارالیه [میرزا آقاخان نوری، صدراعظم] به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست او بکوشد» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۸)، «و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه ای رخ دهد»، شخص صدراعظم مسئول سفارت روس خواهد بود (نبیل زرنندی، ص ۵۹۳). توجه خاص سفیر روس به سرنوشت باب و بایان، موجب شد که وی بعد از تسلیم میرزاحسینعلی به صدراعظم، همچنان مراقب کار باشد و با پیگیری موضوع و «پیغام شدید»، موجبات رهایی او را از زندان فراهم آورد. میرزاحسینعلی به دستور حکومت ایران، باید تهران را به مقصد بغداد ترک می گفت. سفیر روس از وی خواست «که به روسیه برود و دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود»، اما او پذیرفت؛ هنگام سفر تبعید نیز نماینده ای از سوی سفارت روس همراه کاروان بود (همان، ص ۶۱۱-۶۱۲، ۶۱۷-۶۱۸؛ شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۸؛ نیز رجوع کنید به نجفی، کتاب دوم، ص ۶۲۲-۶۳۱). بایان دیگر نیز ناگزیر از ترک تهران و رفتن به بغداد شدند. منابع بهائی توجه دولت روس به سرنوشت میرزاحسینعلی نوری را با علاقه خاص دختر سفیر روس به مشارالیه پیوند می دهند (نبیل زرنندی، ص ۵۹۴). این ادعا با سیر تاریخی وقایع سازگار نیست، چرا که پس از رسیدن به بغداد، میرزاحسینعلی نامه ای به سفیر روس نگاشت و از وی و دولت روس جهت این حمایت قدردانی کرد. سالها بعد نیز در لوحی خطاب به نیکلایویچ الکساندر دوم به این کمک سفیر روس اشاره و از دولت روس سپاسگزاری کرد (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۷۶؛ شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹). وجود چنین مواردی در مکتوبات و نامه های میرزاحسینعلی و اخلاف او سبب شده است که موضوع ارتباط دول استعماری با آیینهای بابی و بهائی یکی از مسائل جدی و پرمناقشه تاریخ بهائیت شود. علی رغم ادعای برخی ردّیه های موجود، سند متقنی در مورد اینکه دولتهای استعماری پدیدآورنده آیینهای بابی و بهائی باشند در دست نیست. تاریخ تکوین این دو مذهب، بیش از هر چیز، دگراندیشی فرقه ای در درون مکتب شیخی و تنشهای اعتقادی، سیاسی و تاریخی را به عنوان موجد و مسبب اصلی آنها به ذهن متبادر می کند؛ ولی در علاقه دول استعماری به پیگیری حوادث آنها، و گاهی دخالت آشکار در سیر تحولات این آیینها - از جمله فشار سیاسی دولت روس برای حفظ جان میرزاحسینعلی نوری - نیز هیچگونه شکی وجود ندارد. موارد دیگری از این علاقه دول استعماری، در منابع بهائی و غیربهائی گزارش شده است؛ از جمله در ۱۲۷۸، سر آرنولد باروز کمبال، جنرال قنسولی دولت انگلستان، با میرزاحسینعلی در بغداد ملاقات و قبول حمایت و تابعیت دولت انگلیس و مهاجرت به هند استعماری یا هر نقطه دیگری را به او پیشنهاد کرد (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶). نظیر همین تقاضا را نایب کنسول فرانسه در ایامی که وی در ادرنه بود از او داشت و از وی خواست که تابعیت فرانسه را بپذیرد تا مورد حمایت و تقویت قرار گیرد (آیتی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱). نامق پاشا، والی بغداد، نیز که گاه به جذب ایرانیان مخالف دولت بی میل نبود، با میرزاحسینعلی به غایت احترام رفتار می کرد و به تذکرات دولت ایران اعتنایی نداشت (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۷). در ایام اقامت او و بایها در عراق و استانبول، برای ایشان مقرّری نیز تعیین شده بود که بعدها میرزاحسینعلی از اینکه قبول شهریه از دولت نموده بود، اظهار پشیمانی می کرد (نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۵۹؛ درباره مقرّری میرزاحسینعلی و

برادرش در عثمانی رجوع کنید به مامقانی، ص ۳۸۳-۳۸۴). پس از تبعید میرزااحسینعلی به بغداد، این شهر و شهرهای کربلا و نجف مرکز ثقل فعالیت‌های بایان شد و روز به روز بر جمعیت ایشان افزوده می‌شد. میرزایحیی نیز که عموم بایان او را جانشین بلامنازع باب می‌دانستند و در هنگام تیراندازی به شاه در نور بسر می‌برد، توانسته بود با لباس درویشی و عصا و کشکول، مخفیانه به بغداد برود (میرزاآقاخان کرمانی و روحی، ص ۳۰۱؛ حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ل ح - ل ط؛ قس نبیل زرنندی، ص ۶۱۳). او چهار ماه زودتر از بهاءالله به بغداد رسید (قس نوری، لوح شیخ، ص ۱۲۳) اما بنا بر روش سابق، اکثر اوقات را در خفا می‌گذراند و میرزااحسینعلی عملاً رهبری بایان را در دست داشت. این موقعیت از یک سو و بروز برخی ادعاها در میان بایها از سوی دیگر، سبب شد که میرزااحسینعلی گهگاه نزد خاصان خویش داعیه‌هایی را مطرح کند و به تصرف مسند ریاست بایان بیندیشد، اما بعضی از قدمای بایه رفتار ریاست طلبانه و تمهیدات او را برای کنار زدن برادرش دریافتند و موضوع را به میرزایحیی گوشزد کردند و در نتیجه آن، میرزااحسینعلی بغداد را ترک گفت و با نام مستعار «درویش محمد» به مدت دو سال، در جبال سلیمانیه عراق، در میان دراویش نقشبندیه و قادریه زیست (میرزاآقاخان کرمانی و روحی، ص ۳۰۲؛ عزّیه خانم نوری، ص ۱۱-۱۲؛ عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۶۸-۷۱؛ شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۷). سرانجام نیز با نوشتن نامه «عریضه» ای ترحم انگیز برادر را بر سر مهر آورد - و به تعبیر خودش «از مصدر امر حکم رجوع صادر شد» (نوری، ایقان، ص ۱۹۵) - و در حدود ۱۲۷۴ به بغداد بازگشت (میرزاآقاخان کرمانی و روحی، همانجا؛ عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۶۹؛ عزّیه خانم نوری، ص ۱۱-۱۳). بعد از بازگشت به بغداد، میرزااحسینعلی همچنان خود را مطیع برادرش می‌دانست و در ۱۲۷۸ کتاب ایقان را در اثبات دعاوی باب نوشت و بر انقیاد خود نسبت به جانشین او (یحیی، کلمه مستور) تأکید کرد (نوری، ایقان، همانجا؛ در چاپهای بعدی، «کلمه مستور» به «کلمه علیا» تغییر یافته است). موضوع دیگری که در سالهای اقامت بایان در بغداد (۱۲۶۹-۱۲۷۹) روی داد، دعوی «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» چند تن از آنان بود. «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» (کسی که خدا او را آشکار می‌کند) عنوانی است که باب، بعد از ادعای شریعت جدید و تألیف کتاب بیان، برای «موعود بیان» انتخاب کرد. او در کتاب بیان فارسی، خود را مبشر این موعود خوانده و پیروانش را به ایمان آوردن به این مظهر جدید، که به مراتب اعظم و اشرف از ظهور خود اوست، سفارش و تأکید کرده بود که «وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست» (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ل - ل ج، به نقل از جاهای متعدد بیان فارسی). با اینهمه، از تعبیرات وی برمی آید که زمان تقریبی دو هزار سال را در نظر داشته است، بویژه آنکه ظهور آن موعود را به منزله نسخ بیان می‌دانسته است. اما شماری از سران بایه به این موضوع اهمیت ندادند و چه بسا با توجه به سستی و ناتوانی میرزایحیی در اداره امور، و به انگیزه‌های دیگر، خود را «موعود بیان» خواندند. به نوشته میرزاآقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی (ص ۳۰۳) «کار به جایی رسید که هر کس بامدادان از خواب پیشین برمی‌خاست، تن را به لباس این دعوی می‌آراست» و به نوشته شوقی افندی، سومین رهبر بهائیان، فقط در بغداد بیست و پنج نفر این مقام را ادعا کردند (نیز رجوع کنید به عزّیه خانم نوری، ص ۴۲-۴۳). بیشتر این مدعیان با طراحي میرزااحسینعلی و همکاری میرزایحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دست برداشتند. حضور بایان در عراق بویژه در کربلا- و نجف، مشکلات دیگری نیز آفرید. به نوشته برخی منابع بهائی (رجوع کنید به شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷) در عراق شیوه بایان این بود که شبهای تار، به دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه زوار اماکن مقدسه پردازند، و به تعبیر میرزااحسینعلی «در اموال ناس من غیر اذن تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می شمردند» (اشراق خاوری، ۱۳۲۷ ش، ج ۷، ص ۱۳۰). علاوه بر آن، در میان خود بایها نیز بازار آشوبگری و آدمکشی رونق داشت و برخی منابع بابی از دخالت میرزااحسینعلی در این فجایع خبر داده اند (عزّیه خانم نوری، ص ۱۵-۱۶؛ برای فهرست کتابهای پیروان باب از گزارش کارهای میرزااحسینعلی در عراق رجوع کنید به عزّیه خانم نوری، مقدمه ناشر، ص ۲-۴). به نوشته ادوارد براون (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه، ص ما) بر اثر کثرت جنگ و جدال که هر روزه مابین بایان و مسلمانان دست می‌داد، از دست ایشان

بنای شکایت گذاردند؛ دولت ایران نیز نگران آشوبگری بایبها بود، از این رو از دولت عثمانی خواست که بایبها را از بغداد انتقال دهد و دولت عثمانی برای خاتمه دادن به این نزاعها، که لاینقطع در عراق عرب روی می داد، در اوایل ۱۲۸۰ آنان را از بغداد به استانبول و بعد از چهار ماه به ادرنه کوچ داد. گفتنی است که بایبها در دوره اقامت بغداد، با قبول تابعیت دولت عثمانی و قرار گرفتن در حمایت آنان، این امکان را یافته بودند که نسبت به مقامات ایرانی با آزادی و بی پروایی و اوصاف گوناگون سخن بگویند و بنویسند (محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۵). همزمان با خروج بایبها از بغداد، میرزا حسینعلی نخست در باغ نجیب پاشا، در بیرون بغداد و سپس در ادرنه، زمزمه «من يُظهِرُهُ اللهُ» ساز کرد و از همانجا نزاع و جدایی آغاز شد (درباره ادعای پنهانی او در ۱۲۷۵، پیش از تألیف ایقان رجوع کنید به محیط طباطبایی، سال ۵، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۸۳۰-۸۳۱). بایبهایی که ادعای او را نپذیرفتند و بر جانیشینی میرزایحیی (صبح ازل) باقی ماندند، ازلی نام گرفتند و پذیرندگان ادعای میرزاحسینعلی (بهاءالله) بهائی خوانده شدند (برخی منابع بهائی، شروع امر میرزاحسینعلی را به دوران زندانی بودن او در تهران نیز نسبت می دهند رجوع کنید به شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۲۱۸). میرزاحسینعلی با ارسال نوشته های خود به اطراف و اکناف، رسماً بایبان را به پذیرش آیین جدید فراخواند و دیری نگذشت که بیشتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند و به ظن قوی از میان رفتن قدمای بایبه، در طول این مدت، از مهمترین عوامل موفقیت او بود (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ما، مج). میرزاحسینعلی، با آنکه در ادرنه رسماً ادعاهای خود را آشکار کرد، در همین شهر نامه ای مفصل برای ناصرالدین شاه (لوح سلطان) نوشت. محتوای اصلی نامه - گذشته از درخواست از شاه برای تجدیدنظر نسبت به بایبها و احتراز از اعتماد به اخبار اطرافیان و دیگران - گزارشی است از وضع خود او و پیروان باب در مدت دوازده سال اقامت در بغداد و سه سال اقامت در ادرنه؛ و این که در این مدت «ابداً خلاف دولت و ملت و مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد ظاهر نشده» و «آنچه از قبل، بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابداً مرضی نبوده» است (برای متن کامل این نامه رجوع کنید به عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۱۱۴-۱۶۵). گویا مقصود او از نگارش این نامه جلب توجه شاه برای بازگشت آنان به ایران و اعلام تبعیت از شاه بوده است (محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۷). این نکته که میرزاحسینعلی در نامه خود به هیچ روی به مقامات ادعایی اشاره نکرده و بر عدم ارتباط با نمایندگان دولتهای بیگانه تأکید ورزیده، در خور تأمل است؛ موضوع انتقال شخص میرزاحسینعلی و چند نفر از خواص او از بغداد به جایی بسیار دور که دسترس به حدود ایران نداشته باشند، یا دستگیری و تسلیم آنها به مأموران ایرانی در سرحدات، را وزیر خارجه وقت، از طرف ناصرالدین شاه، طی دو نامه به کنسول ایران در بغداد نوشته بود تا وی با مقامات عثمانی در میان بگذارد و عامل اصلی آن را «فساد و اضلال سفهاء... و فتنه و تحریک قتل» ذکر کرده بود که از نظر دولت ایران میرزاحسینعلی سردمدار آن بود (برای متن دو نامه مورد اشاره رجوع کنید به نجفی، کتاب دوم، ص ۶۴۴-۶۴۷؛ تصویر این دو نامه را ادوارد براون در کتابش موادی برای مطالعه در آیین بابی آورده است رجوع کنید به محمود، ج ۵، ص ۱۳۰۱). آنچه مخصوصاً در بررسی نامه میرزاحسینعلی به ناصرالدین شاه و برخی نوشته های دیگر او نباید نادیده گرفته شود این است که سالهای پایانی اقامت میرزاحسینعلی و اطرافیانش در بغداد با حضور اجباری برخی از رجال عصر قاجار، مثل میرزاملکم خان، بعد از بسته شدن فراموشخانه تهران در ۱۲۷۵، مصادف بود؛ همچنانکه توقفشان در استانبول و ادرنه با حضور میرزافتحعلی آخوندزاده در استانبول همزمان شد و آشنایی میرزاحسینعلی با اندیشه ها و مکتوبات این افراد، در تحولات فکری او و تغییر روش نسبت به حکومت ایران تأثیر جدی گذاشت (محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۵-۳۴۸، ش ۶، ص ۴۲۷). در هر حال، منازعات ازلی و بهائی در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و افترا و کشتار رواج یافت و هریک از دو طرف بسیاری از اسرار یکدیگر را بازگفتند؛ میرزاحسینعلی در کتابی به نام بدیع، وصایت میرزایحیی را انکار و به برخی از رفتارها و اعمال او «که خجالت می کشید از ذکرش» اشاره کرد (نیز رجوع کنید به نوری، اقتدارات، ص ۳۱۹). در برابر، طرفداران ازل نیز از این قماش مطالب را درباره میرزاحسینعلی برشمردند و بویژه، خواهرش، عزیه خانم، کتاب تنبیه النائمین را

در افشای کارهای برادر نوشت (برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به نجفی، کتاب اول، ص ۳۲۸-۳۵۳). یکبار نیز میرزاحسینعلی برادرش را به مباحله فراخواند. در این بحبوحه، به ادعای برخی منابع بهائی (رجوع کنید به شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۲۹) میرزایحیی برادر خویش را مسموم کرد و بر اثر همین مسمومیت میرزاحسینعلی تا پایان عمر به رعشه دست مبتلا شد. میرزاحسینعلی نیز در نامه ای به سلطان عثمانی از قصد برادرش بر «فتنه و خروج» خبر داد (رجوع کنید به موحد، ص ۱۰۲-۱۱۰). سرانجام، حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیریها که گاهی منشأ آن منازعات مالی بود (رجوع کنید به مامقانی، ص ۳۸۳-۳۸۴) و نیز به سبب نگرانی از «احترامات فائقه ای که قنابل خارجه مقیم ادرنه نسبت به وجود مبارک مرعی می داشتند» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۷۱)، در ۱۲۸۵، میرزاحسینعلی و پیروانش را به عکا در فلسطین، و میرزایحیی و یارانش را به ماغوسه (فاماگوستا) در قبرس فرستاد (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص مب)، لکن دشمنی در میان دو گروه ادامه یافت و قتل دو تن از پیروان میرزایحیی به دست پیروان میرزاحسینعلی موجب مشکلاتی برای او شد. (درباره حکم رسمی دولت عثمانی به انتقال میرزاحسینعلی به عکا و گزارش استنطاقات چند تن از نزدیکان وی در دادگاه عثمانی و نیز پیشنهاد سفیر انگلیس برای فرستادن وی به عکا رجوع کنید به موحد؛ مامقانی، همانجاها). میرزاحسینعلی مدت نُه سال در قلعه ای در عکا تحت نظر بود و پانزده سال بقیه عمر خویش را نیز در همان شهر گذراند و در هفتاد و پنج سالگی در شهر حيفا از دنیا رفت. میرزاحسینعلی پس از اعلام «من یظهره اللهی» به فرستادن نامه (الواح) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام کرد و ادعاهای گوناگون خود را مطرح ساخت؛ همچنانکه برای اثبات مقاماتی که ادعا کرده بود، و نیز دفاع از خود در برابر ازلیها، به نگارش کتب پرداخت و به اصرار پیروانش «صدور احکام» نمود. بارزترین مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او در الواحی که صادر کرد و در منشآت که نوشت و در اشعاری که سرود، بارها درباره خود تعبیراتی چون خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، ربّ مائیری و مالائیری به کار برد. همین ادعا را اخلافش درباره وی ترویج کردند، و در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند (عبدالبهاء، مقام پدرش را «احدیت ذات هویت وجودی» خوانده است) و قبر او قبله آنان شد (یزدانی، ص ۹۶؛ اشراق خاوری، ۱۳۳۱ ش، ص ۱۸). از تعبیرات مختلف میرزاحسینعلی در ادعای خدایی، برمی آید که وی بر اثر آشنایی اندک با آرا و آثار عرفانی، تقلیدی ناقص و نارسا از برخی تعبیرات عرفا داشته و گاهی در نوشته های خود به علما نسبت به «ذکر ربوبیت و الوهیت» توجیهاتی را پیش کشیده است (رجوع کنید به لوح شیخ، ص ۳۱، ۱۰۵). گذشته از ادعای ربوبیت، او شریعت جدید آورد و کتاب اقدس را نگاشت که بهائیان آن را «مهیمن بر جمیع کتب» و «ناسخ جمیع صحائف» و «مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی» می شمارند (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۴۳؛ فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۶۱). بایهایی که از قبول ادعای او امتناع کردند، یکی از انتقاداتشان همین شریعت آوری او بود، از این رو که به اعتقاد آنان، نسخ بیان نمی توانست در فاصله زمانی بسیار کوتاه روی دهد (عزّیه خانم نوری، ص ۴۶-۴۷)؛ بویژه آنکه در برخی آثار بهائی گفته شده که تفاوت بیان با اقدس، همانند تفاوت «کعبه با سومنات» است (گلپایگانی، ۱۳۳۴، ص ۱۶۶) و احکام این دو آیین هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند؛ در عصر بیان، یعنی چند سال قبل از ادعای میرزاحسینعلی، بایهها باید به «ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الاّ من آمن و صدّق» دست می یازیدند و در عصر بهاءالله اساس دین جدید «رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و...» بود (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶). با این همه، میرزاحسینعلی در برخی جاها منکر «نسخ بیان» شد و بر برخی مخالفانش که به او «نسبت داده اند که احکام بیان را نسخ نموده» نفرین کرد (نوری، اقتدارات، ص ۱۰۳). جدی ترین برهان او بر حقانیت ادعایش، مانند سید باب، سرعت نگارش و زیبایی خط بود و به نوشته شوقی افندی «در طی دو سال اول مراجعت مبارک در هر شبانه روز معادل تمام قرآن از لسان قدم، آیات و الواح نازل می گردید»، بسیاری از این نوشته ها، بعدها به دستور میرزاحسینعلی نابود شد (قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶). میرزاحسینعلی داعیه درس ناخواندگی نیز داشت (رجوع کنید به عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح،

ص ۱۱۶-۱۱۷) و به تبع او، جانشینان و پیروانش نیز بر این داعیه اصرار می‌ورزیدند (همو، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷) و با پیوند دادن این ادعا به سرعت نگارش، در تثبیت حقانیت او می‌کوشیدند؛ اما گذشته از پرورش وی در خانواده ای اهل ادب، در بیشتر منابع بهائی و در آثار میرزااحسینعلی تصریحات فراوان بر درس خواندگی و مطالعه کتابهای مختلف از تفسیر و حدیث و عرفان، وجود دارد (برای نمونه رجوع کنید به فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۹۳؛ نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۳۹-۱۴۲؛ همو، اقتدارات، ص ۱۰۵-۲۸۴؛ آیتی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۲۵۶-۲۵۷) و این جمله وی که «دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود، زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی» (نوری، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۱۸) ظاهراً از سبب محو آثار پیشین - که در آنها به مطالب کتب مختلف اشاراتی وجود دارد - و نیز از انگیزه او در ادعای درس ناخواندگی حکایت می‌کند. میرزااحسینعلی آثار متعددی نگاشت که اهم آنها عبارت است از: ایقان در اثبات قائمیت سیدعلی محمد باب که آن را در آخرین سالهای اقامت بغداد، در پاسخ پرسشهای دایی سیدعلی محمد باب و جذب او به مسلک بابی، نگاشت. وی در این اثر کوشیده است که از نظر انشایی به سبک بیان نزدیک شود و، گذشته از آن، شبهاتی را که درباره خودش، از نظر داعیه «من یظهره اللهی» نزد بایبان مطرح بوده است برطرف سازد. وجود اشتباهات نسبتاً فراوان املائی، انشایی، نحوی و غیر آن، و از همه مهمتر، اظهار خضوع میرزااحسینعلی نسبت به برادرش («کلمه مستور») سبب شد که این کتاب، از همان سالهای پایانی زندگی میرزااحسینعلی، پیوسته در معرض تصحیح و تجدید نظر قرار گیرد و حتی در ترجمه انگلیسی آن، که شوقی افندی انجام داده، تغییراتی نسبت به متن فارسی پدید آید (برای تفصیل سرگذشت ایقان رجوع کنید به محیط طباطبائی، سال ۵، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۸۲۲-۸۳۱، سال ۶، ش ۱، ص ۱۵-۲۳)؛ اقدس که کتاب احکام بهائیان است و آن را در ۱۲۹۰، یا اندکی بعد از آن، زمانی که در عکا تحت نظر بود، تألیف کرد (درباره این کتاب رجوع کنید به همو، سال ۴، ش ۱۰، ص ۸۲۰-۸۲۴، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۹۰۶-۹۱۰)؛ آثار قلم اعلی، مشتمل بر شمار زیادی از الواح فارسی و عربی که وی صادر کرد، در چند جلد، مانند کتاب مبین؛ اشراقات و اقتدارات، هریک مشتمل بر چند لوح فارسی و عربی؛ بدیع که موضوع آن دفاع از من یظهره اللهی خودش و رد بایبان بویژه اظهارات برادرش میرزایحیی است در پاسخ به یکی از بایبان که رساله ای در ابطال ادعای میرزااحسینعلی نگاشته بود، و آکنده است از ناسزا به میرزایحیی و دیگران و بدگویی از آنها؛ لوح شیخ، نامه ای است خطاب به شیخ محمدتقی نجفی اصفهانی که در سالهای پایانی عمر نگاشته و در آن از اهداف خود و این که مورد عنایت خاص خداست، و نیز از رفتار ناصواب برادرش میرزایحیی و انکار وصایت او سخن گفته و ضمن تکریم ناصرالدین شاه، کوشیده است تا اقدامات خود را در اصلاح «حزب بابی» بازگو کند. او همچنین فقراتی از نامه هایی را که برای سلاطین جهان فرستاده نقل کرده و تعالیم و برنامه های اصلاحی خود را بازگفته است. مراکز بهائی که به نشر آثار میرزااحسینعلی اهتمام دارند، بارها به صلاحدید مقامات بهائی در نسخه های کتابهای او تغییراتی داده اند؛ همچنین بازنگاری تاریخ باب و بهاء، آنگونه که با ادعاهای میرزااحسینعلی سازگار افتد، به دستور مقامات بهائی انجام گرفته است (رجوع کنید به همو، سال ۲، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۹۵۲-۹۶۱، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۳-۳۴۸، ش ۶، ص ۴۲۶-۴۳۱، ش ۹، ص ۷۰۰-۷۰۶). عبدالبهاء. عباس افندی (۱۲۶۰-۱۳۴۰) ملقب به عبدالبهاء، پسر ارشد میرزااحسینعلی است و نزد بهائیان جانشین وی محسوب می‌گردد. بحران جانشینی بهاءالله تا حدود زیادی یادآور بحران جانشینی سیدکاظم رشتی و سیدعلی محمد باب است. کانون اصلی بحران، مناقشه رهبری میان عباس افندی و برادرش، محمدعلی، بود. منشأ این مناقشات صدور «لوح عهدی» از سوی میرزااحسینعلی بود، که در آن جانشین خود را عباس افندی (و به تعبیر او: غُصن اعظم) و بعد از او محمدعلی افندی (غُصن اکبر) معین کرده بود. او در این لوح، ضمن تأکید بر اینکه به «انزال آیات» اشتغال داشته، پیروانش را به دوری از کینه و نزاع و سخنان ناروا فراخوانده و توصیه کرده بود که زبان را به گفتار زشت نیالیند؛ و، گویا به یاد منازعات گوناگون گذشته خود و برادرش، عبارت قرآنی «عَفَّ اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ» (خدا آنچه را که پیش از این روی داد می‌بخشد) را افزوده بود (نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص

۴۰۳-۳۹۹). هر چند عباس افندی سرانجام بر برادرش غلبه یافت، در بادی امر، کلیه منتسبین به بهاء‌الله، به استثنای هفت نفر، بر مشارالیه شوریده و با محمدعلی همراه شدند. دور نمی نماید که این گرایش به محمدعلی، ناشی از نقشی بوده است که او در نشر و توزیع آثار پدرش داشت؛ وی در سال ۱۳۰۸، از جانب میرزااحسینعلی، به هند رفت و آثار او را به چاپ رساند. پیروان آیین بهائی، از این حیث، مرهون وی اند (محیط طباطبائی، سال ۶، ش ۱، ص ۲۲). سردمدار منکران عبدالبهاء، میرزاآقاجان کاشانی نخستین مؤمن و کاتب بهاء‌الله بود. او و چند تن از نزدیکان و فرزندان میرزااحسینعلی با نوشتن نامه‌ها و کتابهایی به فارسی و عربی و فرستادن پیام برای بهائیان، در مقام انکار جانشینی عبدالبهاء برآمدند و وی را خارج از «دین بهاء» خواندند (زعیم الدوله تبریزی، ص ۳۱۵). بار دیگر، منازعات آغاز شد و هر یک از دو طرف در نوشته‌هایشان از تعبیرات زشت و نسبتهایی چون سرقت اوراق و الواح، و حتی احکام، در حق یکدیگر دریغ نکردند (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۴۴۲-۴۴۳؛ شوقی افندی، توفیعات مبارکه، ص ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۶-۱۴۸؛ اشراق خاوری، ۱۳۳۱ ش، ص ۲۷؛ فیضی، ص ۵۴). منابع بهائی نقل می کنند که محمدعلی و طرفداران او در ایجاد تزییقات حکومتی برای عبدالبهاء، زندانی شدن و حتی توطئه قتل او دست داشته اند (فیضی، ص ۹۷-۱۰۲). این منازعات، مانند موارد قبل، برای عده ای سؤال برانگیز بود و، به تعبیر برخی منابع بهائی (همان، ص ۵۷)، بر حیثیت امر بهائی لطمه وارد ساخت (برای نمونه رجوع کنید به حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ۷۰). عبدالحسین آیتی، بعد از آنکه آیین بهائی را رها کرد، در کتاب کشف الحیل (ج ۳، ص ۱۲۵-۱۲۹) چکیده ای از مطالب کتاب موادی برای مطالعه درباره آیین یابی ادوارد براون را درباره منازعات دو برادر نقل کرده است. عبدالبهاء در مقام رهبری بهائیان و با تأکید بر این که هیچ ادعایی جز پیروی از پدرش و نشر «تعالیم» او ندارد، با توجه به اوضاع اجتماعی و دینی و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی، رسماً و با التزام تمام، در مراسم دینی اسلامی، از جمله نماز جمعه، شرکت می کرد و به بهائیان نیز سفارش کرده بود که در آن دیار بکلی از سخن گفتن درباره آیین جدید بپرهیزند (رجوع کنید به مهتدی، ج ۲، ص ۱۵۳؛ محیط طباطبائی، سال ۴، ش ۳، ص ۲۰۴). او همچنین برای حکومتهای مختلف به تناسب اوضاع سیاسی دعا می کرد؛ الکساندر سوم امپراتور روس، که به پیروان آیین بهائی اجازه ساختن معبد (مشرق الاذکار) در عشق آباد را داده بود، بنا به دستور عبدالبهاء، بهائیان باید پیوسته تأیید و تسدید او را از خداوند مسئلت می کردند (سلیمانی اردکانی، ج ۲، ص ۲۸۲). حکومت عثمانی نیز، خصوصاً با توجه به بی‌اعتنایی ناصرالدین شاه نسبت به نامه میرزااحسینعلی و احتمالاً برای رفع یا تخفیف سختگیریهای موجود، با عبارت «الدوله العلیّه العثمانیه و الخلافة المحمديه» مشمول دعای او بود (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۳۱۲). با این همه، به سبب سوابق طولانی بایان و بهائیان در خاک عثمانی و نیز بروز درگیریهای جدی بین عبدالبهاء و برادرش، مشکلاتی از سوی سلطان عبدالحمید عثمانی برای او پدید آمد و از ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۷ که عبدالحمید از سلطنت خلع و دوره جدید حکومت عثمانی آغاز شد، وی تحت نظر بود. در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانیها درگیر جنگ با انگلیسیها بودند و آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلیس، در صفر ۱۳۳۶ / نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل «وطن ملی یهود» در فلسطین را صادر کرده بود، مسائلی روی داد که جمال پاشا، فرمانده کل قوای عثمانی، عزم قطعی بر اعدام عبدالبهاء و هدم مراکز بهائی در عکا و حیفا گرفت. برخی مورخان، منشأ این تصمیم را روابط پنهان عبدالبهاء با قشون انگلیس، که تازه در فلسطین مستقر شده بود، می دانند. منابع بهائی نیز نوشته اند که او مقدار زیادی گندم از املاک خویش ذخیره کرده بود و آنها را در اختیار قشون انگلیس گذاشت، اما معمولاً در منابع بهائی، تصمیم جمال پاشا را به سعایت‌های «ناقضین» (طرفداران محمدعلی افندی) نسبت می دهند (فیضی، ص ۲۵۹-۲۶۲) و در عین حال تصریح می کنند که لرد بالفور در همان روز وصول خبر به جنرال النبی سالار سپاه انگلیس در فلسطین دستور تلگرافی صادر و تأکید نمود که «به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۷). ظاهراً برای سپاسگزاری از این عنایت دولت انگلیس بوده است که بلافاصله بعد از آن که حیفا در ذیحجه ۱۳۳۶ / سپتامبر ۱۹۱۸، به تصرف قشون انگلیس درآمد،

عبدالبهاء برای امپراتور انگلیس، ژرژ پنجم، دعا کرد و از این که سرپرده عدل در سراسر سرزمین فلسطین گسترده شده به درگاه خدا شکر گزارد (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷). دریافت نشان شهبواری (نایت هود) از دولت انگلیس و ملقب شدن وی به عنوان «ستر» نیز بعد از استقرار انگلیسیها در فلسطین صورت گرفت (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۹؛ آیتی، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۳۰۵). عبدالبهاء در ۱۳۴۰ (۱۳۰۰ ش) در گذشت و در حیفا به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری او نمایندگان از دولت انگلیس حضور داشتند و وینستون چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا، با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهائی ابلاغ کرد (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۳۲۱-۳۲۲). از مهمترین رویدادهای زندگی عبدالبهاء، سفر او به اروپا و امریکا بود. پس از خلع عبدالحمید از سلطنت، محدودیتهای عبدالبهاء نیز برطرف شد و او در ۱۳۲۸، به دعوت بهائیان اروپا و امریکا از فلسطین به مصر و از آنجا به اروپا و یک بار دیگر به امریکا رفت. این سفر از آن جهت اهمیت دارد که نقطه عطفی در ماهیت آیین بهائی محسوب می گردد. پیش از این مرحله، آیین بهائی بیشتر به عنوان یک انشعاب از اسلام بروز کرده بود و حتی رهبران بهائی، در برخی مواضع، در بلاد عثمانی خود را شاخه ای از متصوفه شناسانده بودند (عبدالبهاء در آخرین روز زندگی در مراسم نماز جمعه شرکت کرده بود رجوع کنید به اسلمونت، ص ۷۵). در آن مرحله، رهبران و مبلغان این آیین برای اثبات حقانیت خود از درون قرآن و حدیث به جستجوی دلیل می پرداختند (برای نمونه رجوع کنید به نوری، ایقان؛ گلپایگانی، فرائد) و آنها را برای مخاطبانشان که مسلمانان، بویژه شیعیان، بودند مطرح می کردند. پیروان اولیه آیین بهائی نیز از دین جدید همین تلقی را داشتند و به همین سبب، مهمترین متن احکامی این آیین، اقدس، از حیث صورت، تشابه کامل با متون فقهی اسلامی دارد و به ادعای منابع متأخر بهائی، با توجه «به محیط معتقدات مذهبی ایران و سوابق عقیده و سنت و عرف و عادت مردم» در زمان پیدایی این آیین و «فقط به اعتبار شیعیان و ایرانیان معاصر با ظهور» آیین بهائی تدوین شده است (فرید، ص ۴۲). اما شرایط تاریخی و فاصله گرفتن رهبران بهائی از ایران و نیز عدم موفقیت در جلب نظر مخاطبان اولیه، و نیز مهاجرت شماری از پیروان این آیین به کشورهای غربی و آشنایی رهبران بهائی با اندیشه های جدید در دوره اقامت بغداد و استانبول و عکّا، عملاً سمت و سوی این آیین را تغییر داد و آن را از صورت آشنای دینهای شناخته شده، بویژه اسلام، دور کرد. برخی محققان، یکی از دلایل عدم نشر کتاب اقدس در چند دهه اخیر، و نیز ترجمه نشدن آن به زبانهای اروپایی، را همین تغییر روش می دانند. عبدالبهاء در سفر سه ساله خود آنچه را که بهائیان به عنوان تعالیم دوازده گانه می شناسند، ولی عملاً به هجده تعالیم بالغ می شود (مومن، ص ۱۸۵) مدون و معرفی نمود و، تعالیم باب و بهاء را با آنچه در قرن نوزدهم در غرب، خصوصاً روشنگری و مدرنیسم و اومانیزم متداول بود، آشتی داد. به عبارت دیگر تعالیمات آیین بهائی با سفر عبدالبهاء به غرب، ظنین دیگری یافت. برخی از این تعالیم در گفتار و نوشتار میرزااحسینعلی نوری مستتر بود و برخی دیگر نتیجه مطالعات، تجربیات و برخوردهای عبدالبهاء با تفکر غربی، بویژه الهیات جدید مسیحی و نیز اندیشه ها و آمال ترقی و تجدد در مغرب زمین، بود (دایره المعارف جهان اسلام آکسفورد، ذیل Baha). نمونه ای از این جمع آوری و التقاط که تفاوت تعالیم بهائی، قبل و بعد از سفر عبدالبهاء به غرب، را چشمگیر می سازد تعالیم راجع به وحدت لسان و خط است. این تعالیم برگرفته از پیشنهاد زبان اختراعی اسپرانتو است که در اوایل قرن بیستم طرفدارانی یافته بود، ولی بزودی غیرعملی بودن آن آشکار شد و در بوته فراموشی افتاد (نوری، در لوح شیخ، ص ۱۰۱-۱۰۲)، نیز اشاره ای به این خط کرده است). موارد دیگر تعالیم دوازده گانه عبارت است از: ترک تقلید (و به تعبیر متداول نزد بهائیان، تحری حقیقت)، تطابق دین با علم و عقل، وحدت اساس ادیان، بیت العدل، وحدت عالم انسانی، ترک تعصبات، الفت و محبت میان افراد بشر، تعدیل معیشت عمومی، تساوی حقوق رجال و نساء، تعلیم و تربیت اجباری، صلح عمومی و تحریم جنگ. عبدالبهاء این تعالیم را از ابتکارات پدرش قلمداد می کرد و در مواضع گوناگون گفته بود که پیش از او چنین تعالیمی وجود نداشته است (عبدالبهاء، خطابات، ص ۱۹۱)؛ با این همه در معرفی آیین بهائی و آنچه میرزااحسینعلی آورده است، بر این نکته که او «تجدید تعالیم انبیا» کرده و «اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن

اساس بهاء الله است و آن اساس، وحدت عالم انسانیست، آن اساس محبت عمومی است، و آن اساس صلح عمومی بین دُول است و...» (همو، خطابات، چاپ زرقاتی و کردی، ج ۱، ص ۱۸-۱۹، ج ۲، ص ۲۸۶) تأکید کرده بود. عبدالبهاء چندین کتاب نیز نوشت که اهم آنها بدین قرار است: مقاله شخصی سیاح، گزارشی است از زبان یک سیاح موهوم، درباره تاریخ و تعالیم باب و بهاء (درباره این کتاب و تأثر آن از آثار آخوند زاده رجوع کنید به محیط طباطبائی، سال ۳، ش ۶، ص ۴۲۷، سال ۴، ش ۲، ص ۱۱۵)؛ مفاوضات، مکاتیب، خطابات، هر سه مشتمل بر مطالب مختلف و سخنرانیها و نامه های او؛ تذکره الوفاء که زندگینامه شماری از قدمای آیین بهائی است. شوقی افندی. شوقی افندی ملقب به شوقی ربانی (۱۳۱۴-۱۳۷۷/۱۳۳۶ ش) فرزند ارشد دختر عبدالبهاء بود که بنابه وصیت وی، در رساله ای موسوم به الواح و وصایا به جانشینی وی منصوب شده بود. جانشینی شوقی افندی نیز، مانند موارد قبل، سبب مشاجرات و انشعابات دیگری در میان بهائیان شد. در واقع، عبدالبها نسبت به آنچه پدرش تعیین کرده بود، تجدیدنظر کرد و برادرش، محمدعلی افندی، را که باید بعد از او به رهبری بهائیان می رسید کنار گذاشت و سلسله ولایت امرالله را تأسیس نمود که نخستین آنها شوقی بود و پس از آن باید در نسل ذکور وی ادامه می یافت (عبدالبهاء، الواح و وصایا، ص ۱۱-۱۶). شوقی به یاری مادرش به ریاست رسید، ولی گروهی او را نپذیرفتند؛ برخی از آنان آیین بهائی را رها کردند که از آن جمله اند: عبدالحسین آیتی، فضل الله صبحی (مهتدی) و حسن نیکو؛ و برخی دیگر نسبت به اعتبار وصیت نامه تردید کردند. شوقی، به رسم معهود اسلاف خود، به بدگویی و ناسزا به مخالفان پرداخت و آنان کتابهایی در پاسخ او و مشتمل بر گزارش دوران وابستگیشان به آیین بهائی و مشاهدات خود نگاشتند - چون کشف الحیل عبدالحسین آیتی، خاطرات صبحی و فلسفه نیکو. شوقی، برخلاف نیای خود، تحصیلات رسمی داشت و در دانشگاه امریکایی بیروت و سپس در آکسفورد تحصیل کرده بود. تحصیلات او در این شهر، به سبب درگذشت عبدالبهاء، ناتمام ماند. نقش اساسی او در تاریخ بهائی، توسعه تشکیلات اداری و جهانی این آیین بود و این فرایند، بویژه در دهه شصت میلادی، در اروپا و امریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبد های قاره ای بهائی موسوم به مشرق الاذکار به اتمام رسید. تشکیلات بهائی، که شوقی افندی به آن «نظم اداری امرالله» نام داد، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهائیان واقع در شهر حيفا که به «بیت العدل اعظم الهی» موسوم است اداره می گردد. در زمان حیات شوقی افندی، حکومت اسرائیل در فلسطین اشغالی تأسیس شد. تأسیس این حکومت با مخالفت همه کشورهای اسلامی روبرو شد، و بویژه رفتار صهیونیستها با مسلمانان عواطف و احساسات عموم مسلمانان را جریحه دار کرد؛ اما شوقی، علاوه بر مکتوبات حاکی از موافقت او و بهائیان با تأسیس دولت اسرائیل، بعد از استقرار این دولت، با رئیس جمهور اسرائیل دیدار کرد و «مراتب دوستی بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل» اظهار داشت (مجله اخبار امری، تیر ۱۳۳۳). او همچنین در پیام تبریک نوروز ۱۳۲۹، خطاب به بهائیان اعلام کرد که «مصادق وعده الهی به ابناء خلیل و ورث کلیم، ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر» شده است. در همین پیام، به پیوند استوار دولت اسرائیل با مرکز بین المللی جامعه بهائی اشاره شده است (شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۲۹۰). موارد متعدد دیگر از ارتباط رهبران بهائی با حکومت اسرائیل، و تلاشهای آنان برای به رسمیت شناخته شدن آیین بهائی از سوی این حکومت، در مجلات اخبار امری بهائیان و توقیعات مبارکه شوقی افندی گزارش شده است. شوقی چند کتاب به فارسی و انگلیسی نوشت؛ قرن بدیع، اصل این کتاب به انگلیسی است و در چهار جلد نوشته شده و مشتمل است بر تاریخ باب و بهاء تا صدمین سال اعلان ادعای باب؛ توقیعات مبارکه، مجموعه دستخط های شوقی به مناسبت های گوناگون است در شش جلد، به فارسی؛ دوربهائی، این کتاب به انگلیسی نوشته شده و مروری است بر تاریخ بهائیت و پیش بینی آینده آن طبق نظر عبدالبهاء؛ و ترجمه کتاب تاریخ نبیل زرنندی به انگلیسی (درباره این کتاب رجوع کنید به محیط طباطبائی، سال ۳، ش ۹، ص ۷۰۶). بنابر تصریح عبدالبهاء در الواح و وصایا، پس از وی بیست و چهار تن از فرزندان ذکورش، نسل بعد از نسل، با لقب ولی امرالله باید رهبری بهائیان را به عهده می گرفتند و هریک باید جانشین خود را تعیین می کرد «تا بعد از صعودش اختلاف حاصل

نگردد» (رجوع کنید به عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۴۵-۴۶)، لکن شوقی افندی ربانی، نخستین فرد از این سلسله، عقیم بود و طبعاً بعد از وفاتش، در ۱۳۳۷ ش، دوران دیگری از دودستگی و انشعاب و سرگشتگی در میان بهائیان ظاهر شد. ولی سرانجام همسر شوقی افندی، روحیه ماکسول، و تعدادی از گروه ۲۷ نفری منتخب شوقی ملقب به «ایادیان امرالله» اکثریت بهائیان را به خود جلب و مخالفان خویش را طرد و «بیت العدل» را در ۱۳۴۲ ش / ۱۹۶۳ تأسیس کردند. از گروه «ایادیان امرالله» در زمان نگارش این مقاله تنها سه نفر، یعنی روحیه ماکسول و دو تن دیگر، در قید حیات اند و با کمک افراد منتخب بیت العدل که به «مشاورین قاره‌ای» معروف اند رهبری اکثر بهائیان را به عهده دارند. طبق آمارهای بهائیان، جمعیت بهائیان در جهان، در ۱۳۷۱ / ۱۹۹۲، ۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شود. انشعاب دیگری که به موازات رهبری روحیه ماکسول شکل گرفت، انشعاب «ریمی» بود. از آنجا که طبق پیش بینی عبدالبهاء، رئیس دائمی «بیت العدل» باید «ولی امرالله» باشد و «بیت العدل» بدون ولی امر صلاحیت رهبری ندارد، چارلز میس ریمی ادعا کرد که جانشین شوقی و ولی امر است. او دلایلی نیز بر جانشینی خود ارائه و به توطئه قتل شوقی و از بین بردن وصیتنامه وی اشاره کرد. ریمی طرفدارانی در میان بهائیان پیدا کرد و گروه دیگری با عنوان «بهائیان ارتدکس» پدید آورد. این گروه امروزه در امریکا، هندوستان، استرالیا و چند کشور دیگر پراکنده اند. عده دیگری از بهائیان نیز پس از مرگ شوقی به رهبری جوانی از بهائیان خراسان، به نام جمشید معانی، روی آوردند. این جوان خود را «سماءالله» نامید و طرفداران او در اندونزی، هند، پاکستان و امریکا پراکنده اند. آیینها و باورهای بهائیان. نوشته های سیدعلی محمد باب، میرزااحسینعلی بهاءالله و عبدالبهاء، تا حدی نیز شوقی افندی ربانی، از نظر بهائیان مقدس است و در مجالس ایشان قرائت می‌شود؛ اما کتب باب عموماً در دسترس بهائیان قرار نمی‌گیرد، و دو کتاب اقدس و ایقان میرزااحسینعلی نوری است که نزد بهائیان از اهمیت خاصی برخوردار است. تقویم شمسی بهائی از نوروز آغاز گشته به نوزده ماه، در هر ماه به نوزده روز، تقسیم می‌شود و چهار روز (در سالهای کیسه پنج روز) باقیمانده که موسوم به ایام «هائ» است به عنوان ایام شکرگزاری و جشن تعیین شده است (رجوع کنید به آیتی، ۱۳۲۶ ش، ج ۲، ص ۲۰۸؛ اشراق خاوری، ۱۳۳۱ ش، ص ۳۰-۳۴؛ یزدانی، ص ۹۷-۹۸). بهائیان موظف به نماز روزانه، روزه به مدت نوزده روز از طلوع تا غروب آفتاب (آخرین ماه سال)، و زیارت یکی از اماکن مقدسه ایشان، شامل منزل سیدعلی محمد باب در شیراز و منزل میرزااحسینعلی نوری در بغدادند. بهائیان همچنین به حضور در «ضیافات» موظف اند که هر نوزده روز یک بار تشکیل می‌گردد. در آیین بهائی نوشیدن مشروبات الکلی و مواد مضرّ به سلامت منع شده، و رضایت والدین عروس و داماد در ازدواج ضروری شمرده شده است. منبع اصلی احکام در میان بهائیان کتاب اقدس است. این کتاب، متممی نیز دارد که به رساله سؤال و جواب معروف است. آیین بهائی از ابتدای پیدایی، در میان مسلمانان به عنوان یک انحراف اعتقادی (فرقه ضالّه) شناخته شد؛ ادعای قائمیت توسط سیدعلی محمد باب، با توجه به احادیث قطعی، پذیرفته نبود. ویژگیهای «مهدی» در احادیث اسلامی به گونه ای تبیین شده که راه هر گونه ادعای بیجا را بسته است. مخالفت علما با سیدعلی محمد باب به سبب همین ادعا و ادعای بابت او بود (رجوع کنید به باب، سیدعلی محمد شیرازی). مشکل بهائیت، از این حیث مضاعف است؛ میرزااحسینعلی علاوه بر قبول قائمیت سیدعلی محمد باب و اینکه او دین جدیدی آورده است، خود را «من یتظهره الله» نامید و ادعای شریعت مستقل را مطرح کرد. همه مسلمانان، خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را مسلم می‌دانند و بالطبع، هر ادعایی که با این اعتقاد سازگار نباشد و هر فرقه ای که این اصل را نپذیرد، از نظر مسلمانان، از اسلام جدا شده است و به هیچ روی نباید خود را برآمده از اسلام بدانند. گذشته از این، اثبات ادعای رسالت برای رهبران آیین بهائی، با توجه به مخاطبان اصلی آنها، مسلمانان و بویژه شیعیان، ممکن نبود و مبلغان و مدافعان بهائی به رغم تلاش بسیار برای استدلالی کردن این ادعا، در اثبات مدعا درماندند و غالباً به شیوه های خاص برای تأیید درستی دین جدید روی آوردند. مهمترین برهان ایشان، کثرت آیات و نوشته های میرزا حسینعلی و نیز گسترش آیین بهائی بود با عنوان دلیل تقریر؛ در کتابهای ناظر به استدلالهای بهائیان، این دو استدلال نقد و رد شده است. تاریخ پرحادثه رهبران بهائی، نادرست درآمدن

پیشگوییهای آنان و منازعات دور از ادب از یک سو، حمایت‌های دولتهای استعماری در مواضع مختلف از سران بهائی و بویژه همراهی آنان با دولت اسرائیل از سوی دیگر، زمینه فعالیت در کشورهای اسلامی، خصوصاً ایران، را از بهائیان گرفت و به رغم فعالیت گسترده تشکیلات بهائی برای تثبیت حضور رسمی پیروان خود در این کشورها هیچگاه چنین خواسته‌ای تحقق نیافت؛ مؤلفان بسیاری در نقد این آیین کتاب نوشتند؛ مطبوعات فارسی و عربی رویکردهای سیاسی آنان را افشا کردند، علمای حوزه‌های علمیه شیعه و دانشگاه ازهر و مفتیان بلاد اسلامی جدا بودن این فرقه از امت شورای اسلامی را اعلام داشتند و سازمانهای بین‌المللی اسلامی نیز در قبال آیین بهائی همین موضع را گرفتند (برای نمونه رجوع کنید به مصوبه شورای مجمع فقه اسلامی در ۱۸ تا ۲۳ بهمن ۱۳۶۶/۶ تا ۱۱ فوریه ۱۹۸۸ در سازمان کنفرانس اسلامی. مجمع فقه اسلامی، ص ۸۴-۸۵، که «ادعای رسالت بهاء‌الله و نزول وحی بر وی» و دیگر باورهای بهائی را مصداق «انکار ضروریات دین» دانسته است). بازگشت برخی مقامات و مبلغان بهائی از این آیین و افشای مسائل درونی این فرقه، نیز عامل مهم فاصله گرفتن مسلمانان از این آیین بوده است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید / حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

